



دکتر ملکی به بند ۲۰۹ اوین منتقل شد

دکتر محمد ملکی صبح روز شنبه دستگیر شد. ماموران امنیتی، دیسک کامپیوتر، کتابها و دستنوشته‌ها، رسیور ماهواره و گوشی موبایل وی را نیز با خود برده‌اند. دکتر ملکی سرطان دارد و ۷۶ ساله است. طبق اخبار رسیده، ایشان به بند ۲۰۹ اوین منتقل شده اند. هنگام دستگیری او که نخستین رئیس انتخابی دانشگاه تهران پس از سرنگونی رژیم شاه بود خطاب به دستگیر کنندگانش گفته بود:

من از شما تشکر می‌کنم که مرا می‌برید. من فکر می‌کردم اگر با این حال بد در رختخواب بمیرم، وجدانم ناراحت است. اما اگر زیر دست شما بمیرم، پیش این جوان‌ها سربلند می‌شوم که این همه تلاش کردند.



ملطوف تر جلوه خواهد کرد را باطل میکند. در کشوری که کتاب آسما نی اش، قوانین مدنی اش، سنت های اجتماعی اش، همه وهمه بر طبل زن ستیزی می کوبد، هر زنی در رأس قدرت، همچون پوسته ای است برای انعکاس هر چه بیشتر ناموزون آهنگ این طبل. مسأله امروز زنان تحت ستم ایران خولست هم دوشی زنان ومردان در پیمودن مسیر به سوی قله های قدرت نیست، بلکه سوال اصلی این است که این قله های قدرت بر چه بستری برافراشته اند و مسیر حرکت کدام است و مردان و زنان همدوش در مسیر کیانند؟

در کشوری که قله های قدرتش منابع فساد مذهبی و سیاسی واقتصادی هستند، هر مسیری به این سمت از جاده اختلاس و فساد و آدم کشی میگذرد و کسانی را یارای ثابت قدمی خواهد بود که از شقاوت و فساد بیشتری بهره گیرند. حال چه فرقی می کند که این رهروان زن باشند یا مرد؟

احمدی نژاد قصد استفاده از زنان را در کابینه اش دارد چرا که هیچ مردی بهتر از فاطمه آجرلو و مرضیه دستجردی از عهده تفکیک جنسیتی در ادارات و دانشگاهها و بیمارستانها، کاهش ساعات کاری زنان، کاهش سهمیه زنان در دانشگاهها، قائل شدن حق ازدواج مجدد به مردان و احقاق این حق بدون اجازه همسرانشان، محدودیت بیش از پیش زنان در حق طلاق و حضانت فرزند و ... بر نمی آیند. زنان زندانی دهه شصت حکایت ها در سینه دارند از رفتار مرضیه دستجردی، پزشک زندان زنان با بیمارانش. تنها پزشک معتمدی که اجازه تردد و ملاقات زندانیان، بدون مأمور همراه را داشت. مهر منقوش به نام مرضیه دستجردی به عنوان پزشک پزشکی قانونی بر پای بسیاری از برکه های دختران زندانی مورد تجاوز قرار گرفته ای است که وقتی در صدد شکایت بر آمدند، پرونده شان با مهر این پزشک مبنی بر رد هر گونه تجاوز در زندان و ادعای باکره نبودن این دختران در زمان دستگیری، مسکوت ماند.

قیای قدرت بر تن زنان ایران امروز، همان جامه ی کهنه ای است از دست بزازان نو، که پیش از اینها نیز در مقیاسی بزرگتر بر تن تاجرها، رایس ها و دیگران شده است. این جامه ای که تار وپودش با ناعدالتی و خفقان بافته شده، نه تنها هیچ نشانی از بهبود وضعیت زنان نداشته بلکه به جهنمی پرتابشان کرده که شعله هایش، بسیار جانهای شفیفته را به کام خود کشیده است. کافی است تنها نگاهی به وضعیت زنهای عراق پس از حمله آمریکا به آن کشور یا نگاهی به نقش زنان مجلس کنونی ایران در تدوین و تصویب قوانین تبعیض آمیز و دستگیریها و اعدام ها وسنگسارها و سرکوبهای زنان ببندازیم. قدرت در نظام های فاسد تنها تیغی است در دست زنگی یا زنگی(ه) مست !

فراخوان خانواده های جانبختگان دهه ی شصت:

۶ شهریور

گردهم آیی بزرگ اعتراضی در خاوران

و بسیاری از سازمانهای «مدافع حقوق بشر» و دولتهای «مدافع دموکراسی» خفقان گرفته بودند، این بار به واسطه ی فریادهای رسای مردم، خبررسانی مردمی، فشار افکار عمومی و نیروهای مترقی در اقصا نقاط جهان، هیچ قدرتی قادر نیست فریاد مردم را نادیده بگیرد، حتی عناصری از خود حاکمیت اسلامی. اما جدا از اینکه چه کسانی از این فریادها حمایت میکنند، ماهیت این فریادها با فریادهای بریده شده ی دهه ی شصت تفاوتی ندارد:همه ی آنان خواستار آزادی و عدالتند. اما به رغم تمامی این فریادها و فشار افکار عمومی، ماشین سرکوب نظام اسلامی همان کاری را با مردم معترض میکند که دهه ی شصت با مخالفین کرد. بنابراین نظام اسلامی و ماشین سرکوبش در مقابل تمامی ما ایستاده است، ما همه از یک خانواده ایم. دردها و آرزوهایمان مشترک است و همه فریادی مشترک برآورده ایم.

ما خانواده های کشته شدگان دهه ی شصت در طی این سالها تحت سخت ترین شرایط بوده ایم و میدانیم اگر این روال ادامه یابد آنچه که به ما رفته است به خانواده های کشتارهای اخیر نیز خواهد رفت.

عزیزانمان را ربودند، شکنجه دادند و اعدام کردند. نه از زمان محاکمه ی آنها اطلاع داشتیم و نه کسانی که آنها را محاکمه کردند دیدیم و نه جرم آنها را فهمیدیم. بعد از اعدامشان نه وصیتنامه یی از آنها دریافت کردیم و نه جنازه اشان را، و نه محل دفنشان را میدانستیم. پس از مدتها جستجو گفتند که عزیزانمان را در گورهای فردی و یا دسته جمعی در خاوران و یا قبرستانهای مشابه در شهرستانها، دفن کرده اند. امروز مخالفین توی تظاهرات با باتوم و گلوله کشته میشوند و یا در زندانهای رسمی و غیررسمی با وحشیانه ترین شکنجه ها و تجاوز جنسی روبرو هستند و اگر شانس بیآوریم شاید بتوانیم جنازه های

جمعی از خانواده های جانبختگان دهه ی شصت با انتشار اعلامیه ای مشترک از مردم دعوت کرده اند تا در تاریخ شش شهریورماه با حضور در گورستان خاوران یاد جانبختگان کشتارهای سی ساله ی حاکمیت اسلامی را در خاوران گرامی دارند. متن این فراخوان به شرح زیر است:

« سی و یک سال از مصادره ی انقلاب میگذرد. نظام اسلامی حاکم در تمامی این سی و یک سال بدون وقفه به سرکوب، زندان، شکنجه و اعدام مخالفین مشغول بوده و هست. دستگاه سرکوب ضد انقلابی حاکمیت بدون تاثیرپذیری از اختلافات «خانوادگی» جناحهای حاکم که گاه بسیار هم پرسروصدا شده، در مسیر ضد انقلابی و ضد مردمی راه خود را رفته و ابزاری فرآنجاحی در جهت حفظ نظام و سرکوب مخالفین بوده است. اما در روند این سی و یک سال دو نوبت در کشتار و شکنجه ی مخالفین روی اسلاف خود را سفید کرد. یکی در دهه ی ۶۰ که با پهانه ی جنگ توانست در یورشوی ده ساله، و نقطه اوج آن سال ۶۷ مخالفین را قتل عام و قلع و قمع کند و یکی در دو ماه اخیر: زمانی که مردم به خاطر عمیق شدن شکاف جناحها، پس از سی سال توانستند فریادهای فروخورده ی خود را به خیابانها و پشت بامها ببرند و خواستار بازپس گیری انقلابشان شوند.

سی سال پس از حاکمیت اسلامی به رغم تعمیق شکافهای جناحی، دستگاه سرکوب باز هم همان کاری را با مخالفین میکند که سی سال پیش با آنها کرد: سرکوب، زندان، شکنجه، تجاوز جنسی، اعدام، مضحکه های اعتراضگیری و پرونده سازی... اما این بار به واسطه ی اینکه هدف حاکمیت بیشتر ارباب مخالفین بود، در وحشیگری و شکنجه های قرون وسطایی گوی سبقت از تمامی اسلاف فاشیستش ربود.

اگر خبر کشتارهای دهه ی شصت و به ویژه کشتار جمعی زندانیان در سال ۶۷ کمتر به گوش جهانیان رسید

همیاری با نشریه خیابان، چگونه؟

این شماره چهلمین شماره از نشریه خیابان است. در این فاصله ایمیل های متعددی دریافت کردیم که چگونگی یاری رساندن به تداوم و گسترش خیابان را از ما پرسیده بودند. ما نیز به همکاری و همیاری یاران ناشناخته خود متکی بوده و هستیم. خیابان رسانه ای مستقل است. به منبع قدرتی متصل نیست، جز قدرت همگان. تا همین امروز نیز انتشار گسترده خیابان مدیون همیاری دوستانی بوده است که معرفی و انتشار این نشریه را گسترش امکانی برای جامعه تشخیص داده اند و صدای خود را در آن بازشناخته اند. همکاری و همیاری شما تنها منبع ماست برای تداوم و ارتقای خیابان.

راههای همیاری خیابان به دو طریق منتشر می شود. ارسال آن از طریق ایمیل و نیز توزیع محدود کپی های آن. اگر مشترک خیابان هستید و از طریق ایمیل آن را دریافت می کنید، با معرفی آن به دوستان و آشنایان، فوروارد کردن آن به آدرس کسانی که با آنها در ارتباط هستید، می توانید در انتشار آن کمک فراوانی به ما انجام دهید. هر مشترکی اگر خیابان را به معدود نفراتی حتی معرفی کند، جمعیت خواننده ی خیابان چندین برابر خواهند شد. ما امکان توزیع آزادانه و تبلیغ آزادانه ی خیابان را در جامعه نداریم. دسترسی ما محدود است و برای گسترش دایره ی خوانندگانمان، به مشارکت خوانندگانمان احتیاج داریم.

بسیاری از افراد اما دسترسی مرتبی به اینترنت ندارند. بر روی کامپیوتر مطالعه نمی کنند و با این حال، ممکن است مطالعه خیابان را سودمند ببینند. پرنیت هر شماره، و دست به دست کردن آن در میان دوستان و آشنایان، نه تنها به توزیع خیابان در جامعه کمک بزرگی می کند، بلکه این امکان را فراهم می آورد تا به صورت منظم بر سر محتوای مقالات، اخبار و تحلیل ها، بحث های دو نفره، چند نفره

و جمعی صورت پذیرد. در این بحث ها ارتباطات اجتماعی قوام می گیرد و مسائل اجتماعی بحث می شود و راه حل ها و ابتکارات جمعی آفریده می شود.

کپی کلیه شماره های خیابان بر روی یک سی دی، و توزیع آن در محافل و اجتماعات مختلف، به صورت ناشناس، و یا پرنیت کلیه شماره ها و امانت دهی آن به دوستان و همفکران، دیگر روش های کمک به انتشار خیابان می توانند باشند.

در خارج از کشور، می توان پاتوق هایی را راه اندازی کرد که در آنجا کلیه شماره های خیابان برای مطالعه در دسترس باشد، و در فضایی برای بحث و گفتگوی سیاسی اجتماعی، مشارکت کنندگان از یکدیگر بیاموزند و به یکدیگر بیاموزانند. پاتوق هایی که می توانند مکانی باشند برای ایجاد ارتباطات سیاسی و اجتماعی، بحث بر سر وضعیت جاری، و ایجاد ظرفیت ها و توانمندی هایی برای کار جمعی و مشترک.

علاوه بر آن، تکثیر نشریه و قرار دادن آن در کتاب فروشی های ایرانی خارج از کشور و یا دیگر محل های مراجعه ایرانیان علاقه مند به تحولات اجتماعی و سیاسی کشور می تواند کمکی دیگر باشد در رساندن نشریه به مخاطبان جدید.

در خصوص کمک های مالی ما برای تداوم فعالیت خود و بهبود انتشار روزنامه به کمک های مالی خوانندگان خود نیازمندیم. امکانات نزدیک به صفر مالی ما اجازه ی تحقق بخشیدن به بسیاری از ایده ها را نمی دهد. به تازگی جمعی از دانشگاهیان و اکتیویست های سوئدی کمیته ای را برای پشتیبانی از روزنامه خیابان را تشکیل داده اند و حسابی برای جمع آوری کمک های مالی به نشریه ما گشوده اند. اگر انتشار خیابان را سودمند می دانید و به گسترش فعالیت و کیفیت آن علاقه مندید، حمایت های مالی خود را به مشخصات شماره حسابی که در صفحه آخر خیابان درج شده است ارسال کنید.

ادامه در صفحه ۲

اخبار کوتاه

سندی دیگر از دفتر اسناد جنایت حکومت

رضا پسر جوانی است که در جریان درگیری ها، سر کوچه محل سکونتش از فاصله نیم متری هدف اسلحه های ساچمه ای مأموران انتظامی قرار می گیرد. وقتی پدر رضا سعی در رساندن او به بیمارستان را دارد با یورش مأموران مواجه می شود که شروع به خرد کردن شیشه های ماشین می کنند و مانع رساندن رضا به بیمارستان می شوند. اکنون رضا با دهها ساچمه بر سرش حتی توانایی غذا خوردن را نیز ندارد و غذا با شلنگی که به شکمش وصل شده است به اومی رسد. یک چشم این جوان تخلیه شده و چشم دیگرش نیز در معرض نابینایی قرار دارد.

کردستان دگربار به خون کشیده شد

بار دیگر کردستان در سی امین سالگرد یورش وحشیانه عوامل پاسدار جمهوری اسلامی به خون کشیده شد. آمارها حاکی از کشته شدن ۲۶ نفر از اهالی کردستان که گفته می شود جزو کمله، پژ اک و حزب دموکرات کردستان بوده اند، در طی عملیات سپاه پاسداران است. این نیروها از سلاحهای سنگین و نیمه سنگین برای کشتارهای خود بهره می بردند که همین امر باعث زخمی شدن تعدادی از کشاورزان و دامداران منطقه شده است.

نخستین اسناد از گورهای بی نشان تازه منتشر شد

یک روز پس از آنکه حمیدرضا کاتوزیان عضو کمیته ویژه مجلس برای بررسی حوادث پس از انتخابات خواستار ارائه مستندات از دفن دسته‌جمعی کشته‌شدگان حوادث انتخابات در بهشت زهرا شد، پایگاه اطلاع‌رسانی نوروبز شماره جوازهایی که برای دفن این افراد صادر شده را بر سایت خود منتشر کرد.

به گزارش پایگاه خبری پارلمان نیوز، ارگان جبهه مشارکت در روزهای گذشته خبری را مبنی بر اینکه در روزهای ۲۱ و ۲۴ تیرماه پیکر ده‌ها نفر از هموطنانمان بدون شناسایی و بدون درج مشخصات شخصی و صرفا با یک شماره جواز دفن در قطعه ۳۰۲ بهشت زهرا به خاک سپرده شده را منتشر کرد.

پس از آن فرهاد تجری، عضو کمیسیون بررسی حوادث پس از انتخابات، به پارلمان نیوز، گفت:اصل خبر دروغ است چه برسد به اینکه تعیین کنند کدام افراد دفن و خاکسپاری شده‌اند.

تجری همچنین در این گفتگو اعلام کرد:در بررسی‌های خود متوجه شده که بازداشت‌ها و نحوه برخوردها شفاف بوده و این خبر (دفن دسته‌جمعی کشته‌شدگان) ادامه حلقه‌های ابهام آفرینی و تشتت ذهن مردم در مورد حوادث پس از انتخابات است.

اما سایت نوروبز روز یکشنبه اول شهریور در انتقادی شدیدالحن از تجری نوشت که او بدون تحقیق و بی‌آنکه به بهشت زهرا برود، به تکذیب خبر پرداخته است. در چنین شرایطی و در حالیکه حمید رضا کاتوزیان خواستار ارائه مستندات دفن دسته جمعی کشته شدگان حوادث پس از انتخابات در بهشت زهرا شد ،سایت نوروبز ۴۴ شماره را با ذکر تاریخ (۲۸ مورد مربوط به ۲۱ تیر و ۱۶ مورد مربوط به ۲۴ تیر) منتشر کرده که می‌گوید شماره جواز دفن این ۴۴ نفر است.

چهارمین هفته از اعتصاب غذا در اشرف

اعتصاب غذای جمعی اعضای سازمان مجاهدین خلق در شهر اشرف وارد بیست و پنجمین روز خود شد. این اعتصاب غذا پس از آن آغاز شد که ارتش و پلیس عراق به شهرک اشرف حمله کرده و با کشتن ۱۱ نفر، زخمی کردن چند صد نفر و نیز دستگیری چند ده نفر از اعضای سازمان مجاهدین خلق، کنترل این شهرک یا پایگاه را در دست گرفتند. آزادی ۳۶ مجاهد دستگیر شده توسط نیروهای عراقی، بیرون رفتن نیروهای عراقی، بر عهده گرفتن حفاظت توسط نیروهای آمریکایی تا زمانی که یک نیروی بین المللی این وظیفه را برعهده بگیرد و هم‌چنین استقرار یک تیم نظارت بین المللی در اشرف، در شمار خواسته های اعتصاب کنندگان است.

آرشبو خیابان را می توانید در این آدرس بیابید

http://issuu.com/xyaban

برخی از آدرس های اینترنتی دیگری که آرشبو خیابان را در دسترس علاقه مندان قرار داده اند:

tinyurl.com/lq۹kmv

http://www.negah1.com/xyaban/titr10.html

http://www.peykarandesh.org/Digar-nashriyat.html

ادامه از صفحه ۱

آنان را تحویل بگیریم.

درطی این مدت

ما خانواده ها را نیز همانند عزیزانمان مورد اذیت و آزار قرار دادند. ما را از ادامه تحصیل محروم کردند.از کار اخراجمان کردند و راه هرگونه ترقی و پیشرفت را برما بستند. خانواده هایمان پاشیده شد و در این میان کسانی سکنه کردند و یا دیوانه شدند. عده زیادی مجبور به مهاجرت از مملکت خود شده و در غربت دچار افسردگی، فقر و بیماری شدند. به بازماندگان کشتارهای اخیر نیز اجازه نمیدهند بر مرگ عزیزانشان گریه کنند و یا در بارهاشان حرف بزنند. آنان را تهدید میکنند و راه گورستان را بر آنها میبندند. همان کاری را با آنها میکنند که با بازماندگان کشتارهای دههی شصت کردند.

حتی راه گورهایی که خود به ما آدرس داده بودند را بستند. زمانی درب خاوران را بستند. زمانی دیگر بدون بهانه قبرها را زیرو رو کردند و به جای گورها نهال کاشتند.

اجازه ندادند حتی در خانه هایمان مراسم بگیریم. ما و فرزندانمان را تهدید و دستگیر کردند. به مراسمی که در خانههای شخصی خود برگزار کرده بودیم حمله کردند و خانواده ها را تحت فشار گذاشتند که حتی در خانه ها هم مراسم برگزار نکنند. و مگر امروز با مردم معترض غیر از این میکنند؟

بنابراین ما عده ای از خانواده های جانباختگان دهه ی شصت از مردم آزاده و آزادی طلب ایران دعوت میکنیم برای همدلی و همدردی با بازماندگان کشتارهای دهه ی شصت و بازماندگان کشتارهای وقایع اخیر روز ششم شهریورساعت ۹ صبح در سالگرد بیست ویکمین سال کشتار جمعی زندانیان، در خاوران گردهم آیند. گردهمایی ما برای طرح خواستههای زیر است:

۱. پی گرد و محاکمه ی مسببن کشتارهای دهه ی

ژورناليسم در خفقان



خیابان- گفتگوی زیر به صورت ایمیلی با الهه بقراط، روزنامه نگار تبعیدی ساکن آلمان انجام شده است که به وضعیت روزنامه نگاری و مطبوعات در شرایط کنونی کشور اختصاص دارد.

در دو ماه گذشته با موج جدیدی از سرکوب مضاعف مطبوعات در ایران مواجه بودیم. اگر چه مطبوعات آزاد در ایران دهه هاست موضوعیت ندارد، اما فشارهای اخیر بی سابقه بوده است. به زندان انداختن روزنامه نگاران، حضور نیروهای امنیتی در دفاتر روزنامه ها و نظارت پیش از چاپ بر روزنامه ها، و اخیرترین مورد نیز پلمب دفتر انجمن صنفی روزنامه نگاران است. مطبوعات چرا به یکی از هدف های اصلی یورش حکومت بدل شده است؟

طبیعی است هر حکومتی که ناشی از حق حاکمیت مردم نیست، بیش از هر چیز تلاش می‌کند مانع خبررسانی و ارتباط سالم در جامعه شود. در جمهوری اسلامی نیز به محض اینکه قدرت به مرحله تثبیت رسید، نخستین تدبیری که برای استحکام و ادامه بقای خود به کار بست، همانا محدود کردن رسانه‌ها بود که تا یک دهه پیش به رادیو و تلویزیون و مطبوعات چایی محدود می‌شد. این محدودیت از سانسور و امر و نهی به رسانه‌ها تا توقیف و دستگیری روزنامه‌نگاران و حتی شکنجه و قتل آنها را در بر می‌گیرد.

جمهوری اسلامی علاوه بر اینکه دست به قتل نویسندگان و روزنامه‌نگاران زد، به موازات آن، رسانه‌ها را چنان به انحصار خود در آورد و آنها را در اختیار نیروهای امنیتی وافراد سرسپرده خود قرار داد که امروز کمتر کسی را می‌یابید که برای کسب خبر به رسانه‌های رژیم از جمله روزنامه‌های آن مراجعه کند. اگر کسی پای رادیو و تلویزیون می‌نشیند و یا روزنامه‌هایی را می‌خواند که همه می‌دانند از کجا و به چه منظور تغذیه و تأمین می‌شوند، نه به دلیل کسب خبر و آگاهی از وضعیت جامعه و کشور، بلکه برای آگاهی از موقعیت حکومت و آنچه در آن می‌گذرد است! این پدیده در ایران بی‌همتاست و نمی‌توان آن را با سانسور رسانه‌ها در پیش از انقلاب اسلامی مقایسه کرد.

در آخرین ماههای حکومت شاه نیز کشمکش حادی میان حکومت نظامیان و جامعه مطبوعاتی پیش آمد. فشاری که منجر به اعتصاب روزنامه نگاران و کارکنان مطبوعات از آبان ماه تا دی ماه شد (اگر تاریخ ها را درست ذکر کرده باشیم)، در آن زمان هدف از اعتصاب چه بود؟ چه نقشی در همراهی رسانه ها و مردم داشت؟ در چه بستری آن اعتصاب شکل گرفت و به چه دستاوردهایی ختم شد؟

اعتصاب مطبوعات به خودی خود نه مثبت است نه منفی. آنچه در آن زمان کاربرد داشت، چه بسا امروز ضد هدفی



اجازه ی برگزاری مراسم در منازل و یا سر خاک این کشته شدگان

۸. اجازه ی گذاشتن سنگ برقبر کشته شدگان

۹. پیگرد ومحاکمه ی آمرین و عاملین کسانی که اقدام به تخریب خاوران و گورستانهای مشابه در سایر نقاط ایران کرده و به آزار خانواده ها درطی این سالها پرداخته اند،

۱۰. بازگرداندن حقوق شهروندی خانوادهها و متوقف

کردن هرگونه محدودیت و محرومیت اجتماعی،

سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در مورد آنان... و

۱۱. پذیرش و حفظ گورستان خاوران و گورستانها و

یا قبرهای مشابه در سایر نقاط کشور به عنوان سندی

تاریخی از جانب نهادهای محلی و بین المللی

۲۶ مرداد ۱۳۸۸



و مسئولان این رسانه‌ها دست از کار بکشند. این اعتصاب قطعا نقش مهمی بازی خواهد کرد چرا که به این ترتیب رژیم و سرسپردگان آن را از ارگان‌های خبریشان محروم می‌سازد. وگرنه مثلا اعتصاب روزنامه «اعتماد ملی» که خود رژیم در صدد است آن را توقیف کند، چه سودی خواهد داشت؟!

به نظر شما روزنامه نگاران و نویسنده ها و کارکنان مطبوعات در ایران در اوضاع کنونی چگونه می توانند در برابر اعمال فشار شدید نیروهای امنیتی و سانسور مقابله کنند؟ اعتصاب مطبوعات در دوره انقلاب ۵۷ چه درس هایی برای امروز می تواند داشته باشد؟

فراموش نکنید فشار نیروهای امنیتی وسانسور هم حد و مرزی دارد که هیچ حکومت خودکامه‌ای فراتر از آن نمی‌تواند برود. همین که به دلیل محدودیت خبررسانی و دروغ‌پراکنی، اعتماد مردم از روزنامه‌های وابسته سلب شده خود نشانگر آن است سانسور مانند هر پدیده دیگری ضد خود را درون خویش می‌پروراند: شوق به دانستن و آگاهی. در چنین شرایطی توجه همگان به رسانه‌های خارجی و یا اندک رسانه‌هایی که روزنه‌ای برای خبررسانی و روشنگری می‌یابند، جلب می‌شود. بزرگترین درس اعتصاب مطبوعات در دوره انقلاب ۵۷ چه بسا همین باشد که از آن نمی‌توان الگوبرداری کرد! امروز به هر رسانه‌ای که بتواند تبلیغات سازمان‌یافته و بنگاه‌های دروغ‌پراکنی رژیم را خنثی سازد، نیاز هست. رژیم به اندازه کافی دهان می‌بندد و سانسور می‌کند، و به این دلیل که مطبوعات و خبرگزاری‌های «نامدار» در دست رژیم هستند، بهترین شکل این است که کارکنان آن با پیوستن به جنبش مردم، در آنها را تخته کنند. در حالی که روزنامه‌ها و رسانه‌های دیگر با تمام توان باید به خبررسانی و روشنگری خود ادامه دهند.

پرسش: نقش روزنامه ها و رسانه های الکترونیکی را در تحولات امروز چگونه می بینید؟ آیا تکنولوژی های نوین ارتباطی و ظهور آنچه شهروند-ژورنالیست نامیده می شود می تواند خلاء مطبوعات چاپی حرفه ای آزاد را پر کند؟

پاسخ: اینترنت و روزنامه‌های الکترونیک جای خود را دارند.

شصت، به ویژه اعدامهای دسته جمعی سال ۶۷ و سرکوب،

کشتار، شکنجه و تجاوزات حوادث اخیر

۲. اعلام اسامی دفن شدگان دههی شصت در گورستان خاوران و اعلام اسامی کشته شدگان و زندانیان وقایع اخیر

۳. آزادی بدون قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی

۴. الغای اعدام برای هر جرمی و شکنجه تحت هرعنوانی

۵. دریافت کیفرخواست محکومین سیاسی و اعدام

شدگان در طی این سی سال و افشای علت اعدام آنان

۶ دریافت وصیت نامهاعدام شدگان

۷. به رسمیت شناختن محل دفن اعدام شدگان سی سال

حاکمیت اسلامی در تهران و شهرستانها و تحویل بدون

قید و شرط کشته شدگان حوادث اخیر به خانواده ها و

هم به دلیل امکانات اقتصادی، هم به دلایل فرهنگی، مخاطبان این نوع رسانه‌ها بسیار محدودتر از رادیو و تلویزیون و روزنامه‌های چاپی هستند. در کشورهایی مانند ایران هنوز رادیو بالاترین اهمیت و بیشترین مخاطب را دارد. با توجه به نرخ بیسوادى و سطح آموزش، و همچنین صرف زمان و پول برای استفاده از رسانه‌های دیگر و هم چنین با توجه به سطح زندگی و درآمد در ایران، رادیو را می‌توان آسانترین وسیله ارتباطی در سطح همگانی به شمار آورد. وسیله‌ای که تقریباً همه جا و در هر شرایطی می‌توان از آن استفاده کرد. برای نسل جوان شهری و تحصیل کرده اما اینترنت با وجود فیلترینگ و سرعت اندک، نقش مهم‌تری بازی می‌کند.

همین نشریه اینترنتی خیابان را در نظر بگیریم. هم ضرورت انتشار چنین نشریه‌ای در شرایطی که کانال‌های خبررسانی در ایران یا بسته شده‌اند و یا در انحصار و کنترل رژیم هستند، و هم استفاده از برخی نکات حرفه‌ای نشریات چاپی که استفاده از فرمات پی دی اف به فرم و صفحه‌بندی روزنامه‌ای آن یاری رسانده است، ویژگی و تمایز خیابان نسبت به آنچه بود که در سالهای اخیر در اینترنت زیر عنوان نشریه جهت خبررسانی و روشنگری منتشر می‌شود. پس از مدتی البته برخی دیگر نیز از این ابتکار استفاده کردند. ولی انتشار خیابان، هم به خاطر نامش و هم فرم ابتکاریش که بنا به ضرورت یک شرایط کاملاً بحرانی متولد شد، بسیار بجا بود. ولی خودتان هم در گزارش‌هایتان نوشته‌اید که همین را هم باید به شکل نسخه چاپی در میان مردم پخش کنید. این نکته نشان می‌دهد که از امکانات فنی می‌توان به بهترین شکل بهره گرفت تا در شرایط بسیار محدود، تا جایی که ممکن است جای خالی مطبوعات حرفه‌ای، آزاد و مستقل را تا اندازه‌ای پر کرد. تکنولوژی‌های جدید، آنگونه که برخی تبلیغ می‌کنند، هرگز امکانات ارتباطی پیشین را از میدان به در نمی‌کنند، بلکه آنها را کامل می‌سازد. نه سینما جای تئاتر را گرفت، نه تلویزیون جای رادیو را. اینترنت نیز جای هیچ کدام از آنها را نخواهد گرفت، بلکه به آنها یاری می‌رساند تا امکانات خود را گسترش بخشند. در مورد مطبوعات نیز دقیقاً به همین شکل است. منتها در جوامع بسته و جوامع باز به اشکال مختلف عمل می‌کند. در یک جامعه بسته اینترنت چه بسا از معدود امکانات ارتباطی باشد که مخاطبان محدودی نیز دارد. لیکن در جامعه باز یکی از امکانات متعدد است که مخاطبانش به دلیل امکانات اقتصادی و فرهنگی و فنی به مراتب از جوامع بسته بیشتر هستند.

چرا پیش از حوادث متعاقب انتخابات، روزنامه نگاران حرفه ای ایران از «حق آزادی بیان بدون هیچ گونه حصر و استثناء» دفاع نمی کردند و تنها کانون نویسندگان ایران از چنین هدفی حمایت می کرد. حتی روزنامه نگاری حرفه ای همچون محمد قوچانی از انتشار آزادانه ی نشریات دانشجویی چپ گرا در مقطعی آشفته شده بود و در مقاله ای در ماههای پیش ار برخورد با دانشجویان چپ گرا به حاکمیت توصیه کرد تا فعالیت های انتشاراتی آنان را محدود کند؟ آیا فکر می کنید پس از کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد و خیزش گسترده مردمی،

برای سازماندهی میلاد س

۱.

نیروهای اصلی در این مبارزه، مردمند. مردم یعنی نیروی کار، کارگران صنعتی، آموزگاران و دانش آموزان، استخدامیان بخشهای درمانی، اداری و خدماتی، دانشجویان و بیکاران و فقیران. بخشهای گوناگون به درجات مختلف به اعتراضهای خیابانی پیوسته اند، این درجات شامل بسیج عمومی در برخی بخشها تا تعلق و انتظار در بخشهای دیگر می باشد.

اصل پایه ای، دریافت این امر است، که نیروی کار در شرایط بسیار متفاوت کاری و گاه بدون پیوستگی فرهنگی یا ارتباطی، در کشوری با مردمان گوناگون، به رهنمودهای مرکزی نیاز ندارد، بلکه به تکرر رهنمودها، نوع و دامنه فعالیت. پس بر اساس چندگونگی شرایط وجود نیروی کار، نخستین اصل تکیه بر محل مشخص برای سازماندهی است. این اصل دو وجه دارد. بی شک تشکل کارگران با سازمانیابی کارمندان ساده یا آموزگاران از شرایط متفاوتی برخوردار است، مطالبات نیز گوناگونند، شرایط شهر کوچکی در کردستان با مرکز کشور نیز یکی نیست. در جریان بسیج عمومی این مطالبات، این چندگونگی، همدیگر را در مطالباتی فراگیر باز می یابند. یعنی همسو می شوند. مسئله تعیین کننده اینست که این همسویی، که بنابر منطق آن همیشه گذراست به حذف چندگونگی مطالبات در هر جای مشخص نیانجامد. وجه دوم اصل جای مشخص، تعلق است. اگر برای بهبود زندگی در محله کار میکنیم، بهایی و شیعه، یهودی و مسلمان، مرد و زن، همه به این جا تعلق دارند. اگر در کارخانه به سازماندهی اعتصاب میپردازیم، کارگر افغان، بلوچ یا خوزستانی هم در همین کارخانه، در همین جا کار میکنند. این متعلق بودن

© Original Artist
Reproduction rights obtainable from
www.CartoonStock.com



این رویکرد در میان روزنامه نگاران حرفه ای ایران تغییر کرده است؟

من نمی‌دانم منظور از «حق آزادی بیان بدون هیچگونه حصر و استثناء» چیست. ولی این را می‌دانم که اگر بخواهیم همین «هیچگونه حصر واستثناء» را تعریف کنیم و امکانات عملی آن را بسنجیم، بامحدودیت‌هایی روبرو خواهیم شد. چرا که حتی «بدون حصر و استثناء» نیز در جامعه‌ای که بر اساس قراردادهای اجتماعی شکل گرفته است، مرز و محدوده پیدا می‌کند! من خودم با چنین شعارهایی موافق نیستم چرا که خیلی کلی هستند. اگر بپذیریم که آزادی همواره با مسئولیت همراه است، اگر بپذیریم که قوانین برای این هستند که مناسبات بین این آزادی و این مسئولیت را تنظیم کنند، آنگاه حق برخورداری از آزادی بیان نیز مسئولیت‌هایی در پی خواهد داشت. اینها نکاتی است که باید توسط قانونگذاران و بر زمینه اصول دموکراسی و حقوق بشر تعریف، تنظیم و از نظر قانونی تأمین و تضمین شود. مثال بسیار می‌توان زد: از فعالیت نژونازی‌ها تا تروریست‌هایی که نفرت و کینه را موعظه می‌کنند. مگر نه این است که به محض اینکه کسی مانع بیان و فعالیت آنها شود، آن «بدون حصر و استثناء» را زیر پا نهاده است؟ آلمانی‌ها در قانون اساسی خود اصلی دارند که آزادی را حق همه می‌شمارد به جز آنهایی که علیه دموکراسی هستند. ولی خود این اصل در عمل هزار پیچ و خم پیدا می‌کند. قانونگذار چگونه می‌تواند آزادی بیان و فعالیت نژونازی‌هایی را که در اساسنامه خود اعلام می‌کنند قانون اساسی دموکراتیک این کشور را قبول دارند و در چهارچوب آن فعالیت می‌کنند، ممنوع سازد؟!

اما در مورد آزادی بیان دانشجویان چپگرا و اینکه برخی افراد مذهبی با فعالیت‌های آنها اعم از انتشاراتی وغیره مخالفت می‌کنند، باید دلایلش را در جای دیگری جست. فرهنگ جامعه ایرانی به طور کلی خودکامه و انحصارطلب است. برخی «روشنفکرانش» در این میان، چه مذهبی

به همین جا باید در عمل و به شکل حقیقی، به عنوان یک حق احراز شود.

۲.

نکته دوم فرق میان تشکل روشنفکران یا هواداران مرام کمونیسم و سازمان های مردمی ست. شبکه ای متکثر از گروههای کوچک کمونیست ها، ایجاد دست کمی از هماهنگی بر اساس تفاهم و توافق دسته جمعی، امروزه و با وجود امکانات ارتباطی جدید میسر و برای اقدام اجتماعی انعطافپذیرتر است. ضعف اینگونه کار، زمان صرف شده برای دسترسی به توافقه‌ای دسته جمعی ست، مسلماً یک رهبری متمرکز می تواند سریعتر تصمیمگیری کند. به نظرم اما این ضعف را با بهبود امکانات ارتباطی، بویژه به کمک زیرساختارهای بیرون از کشور می توان جبران کرد. از سوی دیگر خود پروسه رسیدن به تصمیم و قرارداد دسته جمعی، بخشی از تعریف و تمایز کار کمونیست ها ست. در همین پروسه ما به تصحیح لحن و محتوای نظرانمان می رسیم. به بیان دیگر، کمیته مرکزی خود این شبکه متکثر است، آرمان کمونیستی امر سازمان دهی مستقل مردمی و دفتر سیاسی آن نیز عقل دسته جمعی فعالان.

اما باز این تشکله‌ها برابر با سازمان های مستقل مردمی نیستند. سازمان یابی نیروی کار برای طرح مطالبات مردم و امکان مداخله در تولید ثروت اجتماعی است. گروههای فعالان کمونیست یا ابتکار ایجاد این سازمان هایند، یا در تلاششان در درون این سازمانها جزو همراهان یا راهبران آن. تصور اینکه تشکیل یک گروه کمونیستی و خواندن چند کتاب، ورود به بحثهای تئوریک همان کار کمونیستی ست کاملاً اشتباهست. ثمره ی کار کمونیستی سازمان یابی مردم است. هر تئوری، هر درجه از احاطه در بحث پیرامون دقایق انقلاب فرانسه یا اکتبر یا هر تئوری جامعه شناسی، به پیش برد کار و به آبدیده کردن دانش سازمان یابی کمک می کند، اما جانشین آن نمی شود.

باشند و چه غیرمذهبی، به نظر من خودکامه‌تر از بقیه هستند! اگر بخواهم بیشتر در این باره بگویم، شاید از بحث دور بیفتیم. ولی همین را بگویم که این «روشنفکران» هنوز تا به آن مرحله‌ای برسند که آزادی را نه تنها آزادی خود، بلکه آزادی دیگری نیز بدانند، خیلی راه دارند حتی اگر اکنون زیر بیشترین فشارهایی که از سوی نظام مورد قبول خودشان تحمل می‌کنند، مجبور به پرداخت هزینه‌های بیشتری شوند.

یک چیز اما روشن است: هرگاه جامعه به حرکت در می‌آید و جنبش‌های اجتماعی در برابر قدرت خیز بر می‌دارند، خواست‌های لایه‌های مختلف عمیق‌تر و رادیکال‌تر می‌شود، و افراد و گروه‌ها، از نظر فکری، در میان لایه‌های مختلف اجتماع، جایجا می‌شوند. از این رو، بر خلاف آنچه اخیراً از سوی برخی گروه‌های اپوزیسیون قانونی مطرح شده است، ماهیت رژیم «تغییر» نکرده است بلکه «آشکارت‌ر» شده است. آن ها به این دلیل اینگونه فکر می‌کنند که همواره آزادی خود را معیار آزادی می‌پنداشته و می‌پندارند و حالا که نوبت بگیر و ببند آنها شده است، پس رژیم «تغییر ماهیت» داده و آزادی در خطر قرار گرفته است!

اخیراً روزنامه نگار با سابقه ای در خارج از کشور پیشنهاد تأسیس اتحادیه ی سراسری روزنامه نگاران ایرانی خارج از کشور را مطرح کرده است. نظر شما در این خصوص چیست؟ آیا با توجه به پلمب انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران، و نیز فعالیت بسیاری از روزنامه نگاران با رسانه هایی که فراکشوری است، امکان تأسیس اتحادیه سراسری روزنامه نگاران ایرانی به گونه ای که مقرر آن در خارج از ایران باشد و تشکلی برای همه روزنامه نگاران داخل و خارج از کشور باشد وجود دارد؟

یک تشکل از کمونیست ها تنها بخشی از سازمانهای مردمی ست. اگر این اصل فراموش نشود، خود گروه قادر به یافتن شکلهای ضروری برای جلوگیری از رواج درون گرایی و انجماد روابط در قالبهای خشک خواهد بود. در برخی تجربه ها مثلا شگردهای ساده ای همچون فرد بودن تعداد افراد یک گروه، سه پنج یا هفت، برای کم کردن خطر محفلی شدن بکار رفته است. تجربه ای دیگر اینکه هنگامی که اتفاق نظر ناممکن بوده و در عین حال شرایط اضطراری ست، به قرعه فردی از گروه برای دوره ای کوتاه، تا چند هفته، انتخاب میشود. نقش این فرد، آنست که نظر حداکثری را که به حصول اتفاق نظر نمی

بله، شنیده و خوانده‌ام. ولی می‌بینید که بازتابی نیافت. نه به این دلیل که این پیشنهاد نادرست است، بلکه بیشتر به این دلیل که از یک سو جامعه ایرانی یک جامعه تشکل‌گریز است و از سوی دیگر چنین تشکلی که قاعدتاً افرادش را عمدتاً روشنفکران تشکیل می‌دهند، از همان ابتدا با همین «روشنفکران» دچار مسئله و مشکل می‌شود! در عین حال هر بذری را باید در خاک و هوای مناسبتش کاشت. خاک و هوای خارج کشور، به ویژه پس از آنکه عده‌ای با هدف پشتیبانی پیدا و پنهان از بقای جمهوری اسلامی در این سوی جهان بساط خود را پهن کرده‌اند، خاک و هوای تبعید را نیز آلودند. من فکر می‌کنم تنها در یک شرایط است که آن وقت همه چیز به سرعت رنگ و بوی دیگری خواهد گرفت و از جمله چنین تشکل‌هایی می‌توانند موقعیت عینی پیدا کنند. آن هم زمانی است که کمر سرکوب بشکند. پایداری مردم در اعتراضات، خویشتن‌داری از خود بی‌خود شدگان برای قرار گرفتن در جلوی صف مبارزات مردم آن هم از طریق تحریف و تفرقه و «خودی و ناخودی» کردن حتی در خارج کشور، ایستادگی معترضان اصلاح‌طلب و به ویژه دو نامزد معترض انتخابات، و در پیش گرفتن یک سیاست سنجیده توسط غرب با توجه به مشکلات اقتصادی که گلوی نظام را می‌فشارد، دیر یا زود کمر سرکوب را خواهد شکست و رژیم یا مجبور به عقب‌نشینی خواهد شد و یا آنچنان در برابر مردم صف‌آرایی خواهد کرد که همه، از جمله نزدیکان و وابستگان خود را مجبور خواهد ساخت آخرین تصمیم خویش را بگیرند: یا با رژیم، یا با مردم!

آن وقت با تکیه بر تجربه‌ای که ایرانیان در زمینه تشکل سیاسی و صنفی دارند، خیلی زود مسیر خود را در این زمینه خواهند یافت. در شرایط فعلی یک نکته اهمیت بسیار دارد و آن اینکه با اتحادیه یا بدون اتحادیه، با تمام توان از آزادی همه دفاع کرد و به کسانی که با تفکرها و برداشت‌های کژ خود خواهان «وحدت کلمه» هستند، و خواسته یا ناخواسته، سبب تحریف و تفرقه و از این طریق مانع اتحاد عمل ایرانیان برای نیل به یک هدف مشترک می‌شوند، مجال نداد به نام خود سکه رنگی بزنند.

جامعه ایران رنگارنگ است و چپ و راست و مذهبی و غیرمذهبی در آن به یک اندازه از حق آزادی بیان و فعالیت برخوردار هستند. این آزادی نه در یک حکومت دینی و ایدئولوژیک بلکه در یک ساختار دموکراتیک و مبتنی بر حقوق بشر دسترسی‌پذیر است. ساختاری که در آن دین ودولت از یکدیگر جدا باشند و دولت‌هایی که در آن حکومت می‌کنند، از نظر سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، دمکرات باشند. اینکه به کدام مذهب هستند یا نیستند، امری اجتماعی و سیاسی نیست و به خودشان مربوط است. من فکر می‌کنم آنچه در ایران جریان دارد، حتی ابتکارات و ایده‌ها را با سرعتی بیش از آن که همه تصور می‌کنند، پشت سر خواهد گذاشت و همه را در برابر یک تعیین تکلیف نهایی قرار خواهد داد. باید به فکر ابتکار و ایده برای آن دوره بود و چه بسا خیابان شما نیز از اینترنت به در آید و روی پیشخوان قرار گیرد، بدون آنکه کسی برای از میدان به در کردن چپگرایان یا راستگرایان، نزد حکومت چغلی بکند.

با سپاس از وقتی که به ما و خوانندگان خیابان اختصاص دادید.

رسد، با تک رای خویش به عنوان تصمیم گروه اعلان کند. چنین نقشی کاملاً وابسته به قرعه است و ربطی به خصوصیات فرد مورد نظر ندارد. اقدامات مشخص. تحریر شب نامه، پخش شب نامه و تراکت یا هسته اولیه برای ایجاد یک سازمان کارگری در کارخانه، برای ایجاد صندوق کمک مالی برای سازمان معلمان یا دانشجویان، برای ایجاد یک مرکز علنی یا مخفی خدمات رایگان بهداشتی درمانی یا آموزشی و یا هر پروژه ی دیگری که لازم یا شدنی ست، اقدام معطوف به حضور در سازمانی مردمی در محل کار یا زندگی ست.



